

نقدگونه‌ای بر مکتب تفکیک در زمینه تفسیر قرآن

محمد مهدی مسعودی

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم

چکیده

مکتب تفکیک یکی از جریان‌های فکری دینی چند دهه اخیر، از خطه خراسان است. این جریان را مخالفان، نوعی اخباریگری جدید و رویکرد ضد عقلی و ضد فلسفی به شمار می‌آورند؛ در حالی که هواخواهان این مکتب نه تنها این اتهام را رد می‌کنند، بلکه معتقدند که با این نگرش هم به فلسفه خدمت می‌کنند و هم به دین و با تعیین محدوده هر یک سهم آن‌ها را ادا می‌نمایند. در این مقاله قصد داریم تا حدودی دیدگاه این مکتب را در زمینه تفسیر قرآن ارائه دهیم.

کلید واژه‌ها: مکتب تفکیک، تفسیر، تأویل، تفسیر به رأی، تفسیر قرآن به قرآن

این مکتب ریشه در آموزه‌های پاره‌ای از عالمان دینی سده اخیر دارد. استاد محمدرضا حکیمی از حضرات آیات سید موسی زرآبادی قزوینی، میرزا مهدی غروی اصفهانی و شیخ مجتبی قزوینی به عنوان سه

تفکیک در لغت به معنای جداسازی است و مکتب تفکیک، مکتب جداسازی سه راه و روش معرفت در تاریخ شناخت‌ها و تأملات و تفکرات انسانی است؛ یعنی راه و روش قرآن و راه و روش فلسفه و راه و روش عرفان!

۱- محمدرضا حکیمی، مکتب تفکیک، ص ۴۶.

رکن عمده این مکتب یاد می‌کند.^۱

برخی از اندیشمندان معاصر جریان تفکیک را جدای از ویژگی‌های آن و خصوصیات به وجود آورندگان آن، یکی از قدیم‌ترین جریان‌های فکری جهان اسلام دانسته، سابقه آن را به قرون اولیه اسلام برمی‌گردانند؛ زیرا آنچه در این جریان به طور عام و کلی مطرح می‌شود این است که بین حقایق دینی که از طریق وحی نازل شده با آنچه محصول اندیشه بشری به شمار می‌آید، باید تفاوت و تفکیک قائل شد و آن‌ها را با یکدیگر مخلوط ننمود؛ که تفکیک در چنین معنایی یعنی جداسازی میان وحی الهی و دانش بشری مورد انکار هیچ یک از اندیشمندان اسلامی نبوده است.^۲

امروز مکتب تفکیک با نام استاد محمدرضا حکیمی گره خورده است. ایشان از جمله دانشوران حوزه علمیه مشهد و از شاگردان شیخ مجتبی قزوینی است و اصول این مکتب را از او فرا گرفته و به شرح و تبیین آن پرداخته است.

هدف این مکتب، ناب‌سازی و خالص‌نمایی شناخت‌های قرآنی و سره فهمی این شناخت‌هاست؛ به دور از تأویل و مزج با افکار و نحله‌های بشری و برکنار از تفسیر به رأی و تطبیق، تا حقایق وحی و

اصول علم صحیح مصون ماند و با داده‌های فکر انسانی و ذوق بشری در نیامیزد.^۳ استاد حکیمی در یکی از نوشته‌های خویش^۴، گزارشی روشن از اصول این مکتب با عنوان عقل خود بنیاد دینی ارائه داده است. پاره‌ای از مهم‌ترین این اصول عبارت‌اند از:

- ۱- جدایی فلسفه، عرفان و دین از یکدیگر
- ۲- برتری و اصالت شناخت دینی
- ۳- استناد شناخت دینی به قرآن و حدیث
- ۴- اتکا به ظاهر آیات و روایات
- ۵- رد هرگونه تأویل
- ۶- پرهیز از فهم فلسفی یا عرفانی دین
- ۷- خودکفایی معرفتی دین
- ۸- تفکیک در تفسیر دین، نسبت به فلسفه و عرفان
- ۹- اتکای عقل به وحی
- ۱۰- تقدم وحی در اختلاف میان وحی و عقل فلسفی، به حکم عقل

۱- مکتب تفکیک، ص ۴۶.

۲- غلامحسین ابراهیمی دینانی، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، ج ۳، ص ۴۱۲.

۳- مکتب تفکیک، ص ۴۷.

۴- محمدرضا حکیمی، «عقل خودبنیاد دینی»، همشهری ماه، ش ۹، آذر ۱۳۸۰، ص ۳۹-۴۷.

به گفته پیروان این مکتب، مکتب تفکیک ضد فلسفه نیست، بلکه ضد تأویل است و معتقد است که تفکیک میان فلسفه و عرفان و قرآن یک ضرورت علمی است. این مکتب نمی‌گوید فلسفه خوانده نشود و مطرح نباشد و فلسفه‌خوان و فلسفه‌دان نداشته باشیم، بلکه معتقد به مرزبندی مفاهیم و معارف است.^۱

مکتب تفکیک معتقد است که میان دین و فلسفه و عرفان، نه تباین کلی است و نه تساوی کلی و به اعتباری می‌توان گفت که نسبتشان به یکدیگر عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی مطالب فلسفه و عرفان چنان نیست که صد درصد و در همه جا، منطبق با مبانی وحیانی باشد.^۲

با توجه به اهمیت موضوع و نتایج مهمی که در پی دارد؛ در این مقاله در حد توان، دیدگاه این مکتب را در خصوص تفسیر قرآن جویا خواهیم شد.

تفسیر

تفسیر در لغت پرده‌برداری از شیء و آشکار ساختن آن است. در لسان العرب آمده «الفسر: كشف المغطى والتفسير: كشف المراد عن اللفظ المشكل»^۳

تفسیر کلام یا نوشتار هنگامی ضرورت

پیدا می‌کند که در دلالت آن بر مراد گوینده یا نویسنده، مانع و حجابی وجود داشته باشد. پس اگر کلامی در معنایی صراحت یا ظهور داشت، بیان آن ظهور تفسیر نامیده نمی‌شود؛ زیرا حجابی در سخن صریح و ظاهر وجود ندارد. اما اگر ظهور ابتدایی سخن یا نوشته‌ای به جهاتی حجت نبود، مخاطب برای رسیدن به مراد گوینده یا نویسنده لازم است کلیه مواضعی را که احتمال وجود قرآینی مخالف ظهور ابتدایی می‌دهد، مورد فحص دقیق قرار داده، پس از جست‌وجو، تأمل، تعقل و جمع‌بندی، آنچه برایش ظاهر یا قطعی شود، تفسیر خواهد بود.^۴

نویسنده کتاب مناہج الیان که یکی از آثار تفسیری مکتب معارفی خراسان به‌شمار می‌آید، معتقد است که در ساحت علوم قرآن، باید دو مقام مد نظر قرار گیرد: یکی مقام خطاب عمومی که مخاطبان آن عامه مردم اند و همگان با مراجعه به قرآن به

۱- مکتب تفکیک، ص ۳۸.

۲- محمد رضا حکیمی، اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص ۱۵۴.

۳- ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۵۵.

۴- محمد باقر ملکی میانجی، نگاهی به علوم قرآنی،

اندازه‌توان خود از علوم و معارف آن بهره‌مند می‌شوند و دیگر مقام خطاب ویژه که مختص حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام است و دیگران در این مرتبه از علوم قرآن جز از رهگذر تمسک به پیامبر ﷺ و خاندان پاکش بهره‌ای ندارند.^۱ آن‌گاه در ادامه می‌نویسد:

«در خطاب عام که مرتبه دلالت نصوص و ظواهر قرآن است، خداوند سبحان با طرح موضوعات عقلی و احکام و مسائل فطری، وجدان خفته انسان‌ها را بیدار ساخته و آن‌ها را به تدبیر در نظام آفرینش و مظاهر ربوبیت الهی در طبیعت فرا خوانده است. با توجه به این که قضایای عقلی و فطری هیچ‌گاه در معرض نسخ، تخصیص یا تقیید نیست؛ بنابراین ظهور ابتدایی این قبیل آیات حجت بوده و با مراجعه مستقیم به آن‌ها به راحتی می‌توان به مدلول و مراد آن‌ها دست یافت. از این رو این بخش قرآن از تفسیر و تبیین بی‌نیاز است.» استاد ملکی میانجی معتقد است که شناخت قرآن در مرتبه دعوت عمومی، تفسیر محسوب نمی‌شود؛ چرا که در آن پرده‌برداری صورت نمی‌گیرد، بلکه نیاز به تدبیر و تعقل و تبصر و تفهیم دارد.^۲

در خطاب خاص قرآن که ظرایف معارف و جزئیات احکام مطرح شده، نمی‌توان به

ظهور ابتدایی آیات چشم دوخت؛ زیرا ممکن است گفتاری در آیه‌ای به صورت عام یا مطلق بیان شده و در آیات دیگر یا در سنت، تخصیص یا تقیید خورده باشد، حتی ممکن است به طور کلی نسخ شده باشد.^۳

ایشان تأکید می‌کند که عدم تفکیک این دو مقام در قلمرو پژوهش‌های علوم قرآنی موجب گردیده است که آراء و نظریات پیرامون نحوه رویکرد به قرآن دچار اضطراب فاحش گردد. گروهی به استقلال مطلق در شناخت قرآن گراییده و گروهی دیگر به عدم حجیت ظواهر قرآن معتقد شده‌اند، حال آن که در میان روایات وارد در این زمینه هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد. آن دسته از روایات که به تدبیر و تفکر در آیات قرآن ترغیب می‌کند، ناظر به مرتبه دعوت عمومی است و آن دسته دیگر از روایات که از رویکرد مردم به قرآن، بی‌مراجعه به دانیان حقیقی و بیان‌کنندگان قرآن نهی‌آکید می‌کند، ناظر به مرتبه خطاب ویژه

۱- همو، منهاج‌البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۰ و ۱۱.

۲- همان، ص ۳۹.

۳- نگاهی به علوم قرآنی، ص ۸۸ و ۸۹؛ منهاج‌البیان،

ص ۱۳، ۴۲ و ۴۳.

قرآن است.^۱

به معنای تک تک واژه‌های آن به صورت مفرد و خارج از جمله؛ به عنوان مثال هر یک از واژگان آیه «وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ * اِلَى رَبِّهَا نَاطِرَةٌ» (قیامة / ۲۲-۲۳) در معنای خود ظهور دارند. اما به قرینه قطعی همه معانی ظاهری آن مراد نیست. توضیح مطلب آن که در دلالت رب و نظر بر معنای لغوی خود هیچ‌گونه ابهامی وجود ندارد، اما اشکال و تردید در دلالت جمله بر مفادش است؛ زیرا بنابر دلایل و قراین عقلی و دلالت محکمات کتاب و سنت چنین نسبتی بین نظر و رب ممتنع است؛ بنابراین تشابه از لحاظ عدم حکایت الفاظ از معانی و مرادهای خود و این که برای تعیین معانی مورد نظر الفاظ، باید دلیل بخصوصی وجود داشته باشد؛ مقابل محکم است.^۲ لذا احکام و تشابه از صفات و ویژگی‌های الفاظ و دلالت‌هاست نه از صفات معانی و مدلول‌ها.

«نکته مهمی که باید به آن توجه داشت این است که منظور از ارجاع متشابه به محکم، تفسیر متشابه و تعیین مراد و رفع

باید به این نکته توجه داشت که مرتبه عمومی قرآن با مرتبه علوم و ریاضه آن یکسان پنداشته نشود؛ زیرا رسول خدا ﷺ و جانشینان او در شناخت قرآن با افراد معمولی در یک سطح قرار ندارند و آیاتی مانند: «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» ناظر به خطاب ویژه قرآن است؛ چرا که گواهی به راستی سخن رسول خدا ﷺ در همه آنچه آورده است تنها از سوی کسی ممکن است که به ظاهر و باطن و همه ابعاد و آفاق قرآن آگاه است.^۳

با این توضیحات، تفسیر عبارت است از: بیان مراد خدا و پرده‌برداری از آن با اعمال و روش‌های علمی و اصولی و بهره‌گیری از قراین متصل در آیات و روایات معصومین علیهم السلام و با استفاده از ادله عقلی و به‌طور کلی ادله اربعه.^۴

تفسیر آیات متشابه

متشابه به این معناست که لفظ دارای دو یا چند وجه است که هیچ یک از آن‌ها در مقام تفهیم و تفاهم معلوم و معین نشده است و تعیین یک وجه از وجوه متعدد نیازمند دلیل است. البته این تشابه و تردید میان وجوه متعدد به معنای جمله باز می‌گردد نه

۱- نگاهی به علوم قرآنی، ص ۳۴ و ۳۵.

۲- همان، ص ۳۳ و ۳۴.

۳- همان، ص ۸۸ و ۸۹.

۴- مناہج الیان، ج ۱، ص ۲۰.

۲- دستیابی به تأویل آیات متشابه تنها از مجاری وحی امکان‌پذیر است و دانش تأویل متشابهات قرآن در انحصار راسخان در علم پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام - قرار دارد و همگان باید برای تفسیر و توضیح آیات متشابه به بیانات آنان که در خصوص تفسیر این آیات وارد شده مراجعه کنند»^۱.

تفسیر قرآن به قرآن

یکی از موضع‌گیری‌های مکتب تفکیک، مخالفت آن‌ها با روش تفسیری قرآن به قرآن است که امروزه با نام علامه طباطبایی گره خورده است: هر چند این روش ابتکار ایشان نبوده و پیشتر معمول و مطمح نظر مفسران بوده است. ابن تیمیه گوید: صحیح‌ترین شیوه تفسیر این است که قرآن به وسیله قرآن تفسیر شود^۲. مدافعان تفسیر قرآن به قرآن با گرایش‌های مختلف، اگر چه دارای شعار واحدند، ولی محتوای روش آن‌ها یکسان نیست.

تشابه آن به وسیله محکمت نیست، بلکه آیات محکم تنها ظهور بدوی آیه متشابه را رفع می‌کند و هیچ‌گونه بیانی پیرامون معنی و مراد آن به دست نمی‌دهد، بلکه در بیان و تفسیر آیه متشابه لازم است به راسخین در علم که عبارت‌اند از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اوصیای آن حضرت مراجعه نمود؛ زیرا خداوند قلب‌های آنان را از هرگونه زیغ و انحراف پاکیزه کرده تا تأویل کتاب را از خداوند متعال اخذ نموده و به اندازه استطاعت بشری به آنان بیاموزند.

ولی کسانی که آینه دل آنان را سرتاسر زنگار کدورت و زیغ گرفته از آیات متشابه برای منحرف کردن مردم استفاده کرده و آیات الهی را به دلخواه خود تأویل می‌کنند و بدین‌گونه خود را در برابر اوصیای خدا و دانایان حقیقی قرآن بی‌نیاز می‌بینند و تأویل‌های خود را بر عقاید باطل خود متمسک قرار می‌دهند و به جرأت می‌توان گفت یکی از مصادیق تفسیر به رأی همین است»^۱

«از بررسی واقع‌بینانه روایات که پیرامون آیات محکم و متشابه وارد شده نتایج مهم زیر به دست می‌آید:

۱- وجوب ایمان و عمل به آیات و وجوب ایمان به آیات متشابه و حرمت عمل به آن‌ها.

۱- محمد باقر ملکی میانجی، «گفت‌وگو»، صحیفه مبین،

ش ۲، تابستان ۸۴.

۲- نگاهی به علوم قرآنی، ص ۶۶-۶۸.

۳- ابن تیمیه، مقدمة فی اصول التفسیر، ص ۹۳؛ نیز بنگرید

به: اوسی، الطباطبایی و منهجه فی تفسیر القرآن،

ص ۱۲۶.

مشکلی که باعث شده تفکیکان از این روش تفسیری دوری جویند این است که نقش اهل بیت علیهم السلام در این روش تفسیری و نظریه مبتنی بر آن کم رنگ است. نظریه استقلال کتاب خدا و کفایت آن برای مسلمانان نخستین بار توسط خلیفه دوم مطرح و توسط اهل سنت پذیرفته شد و مبنا قرار گرفت و به همین دلیل این مذهب زودتر از تشیع نیازمند تأسیس اصول و قواعد روش شناختی فهم و تفسیر کتاب خدا و سنت دینی شد و در همین راستا بود که نظریه عدالت صحابی شکل گرفت، در حالی که در مذهب تشیع، کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از هم تفکیک ناپذیرند. استاد محمد رضا حکیمی معتقد است که با توجه به حدیث ثقلین راه رسیدن به هدایت، منحصر به پیروی از قرآن و عترت است؛ یعنی پیروی واحدی که مبتنی است بر رجوع به دو رکن باقی؛ پس نه می توان بدون رجوع به عالمان علم قرآنی به قرآن بسنده کرد، و نه می توان بدون عمل کردن به احکام قرآنی به انتساب به ائمه طاهربین علیهم السلام بسنده کرد. این وحدت و آمیختگی در تعالیم قرآن و عترت و این که هر یک از این دو رکن، هدایت آن دیگری را به فعلیت می رساند، جعل الهی است و غیر قابل تغییر و تخلف

است و ربطی به اشخاصی یا اعتقادی ندارد؛ جعل اولی است در نص قرآن و احادیث صریح نبوی. و حقیقت هدایت حقّه الهیه و تجسم کامل صراط مستقیم همین است.^۱ وی می نویسد:

«کار غفلت از معارف آل محمد و علوم حاملان قرآن به جایی رسید که از نقش مبین وحی و مفسر قرآن بودن آنان نیز غفلت شد و مسئله تفسیر قرآن به قرآن مطرح گشت. این مسئله ظاهری زیبا دارد، اما باطنی مهلک؛ زیرا اگر منتهی شود به کنار گذاشتن یکی از دو رکن هدایت و یکی از دو ثقل الهی، کار به خروج از یکی از حوزه هدایت الهی منجر خواهد شد. اگر نقش تعلیمی اهل بیت علیهم السلام فراموش شود، نقش هدایتی آنان فراموش گشته است»^۲. قرآن در خانه آل محمد علیهم السلام نازل شده است و به وسیله ایشان باید تفسیر گردد. مگر قرآن نفرموده است: از اهل ذکر بپرسید؟ عجب وفادار ماندیم به سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ»^۳. پس برای کسی که بخواهد تنها به

۱- محمد رضا حکیمی، «ابعاد زندگی ساز از الحیاء».

بینات، ش ۳۹-۴۰، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۲- محمد رضا حکیمی، شرف الدین، ص ۶۴ و ۶۵.

۳- همان، ص ۶۶.

قرآن کریم مراجعه کند و بدان اکتفا ورزد و علم قرآن و تفسیر آن را از عترت نجوید یا حقایق قرآنی را با علوم اقوام دیگر درآمیزد، هدایتی قرآنی و خالص به هم نرسد.^۱

استاد میانجی بر این باور است که اگر مراد از تفسیر قرآن به قرآن استغنائی قرآن از بیان رسول خدا ﷺ و عترت پاکش ﷺ باشد، همان‌گونه که بعضی از مفسران اهل سنت این‌گونه عمل می‌کنند، روشی است در نهایت نادرستی و حال آن که پیامبر ﷺ در زمان حیات خود با کوشش بسیار به تعلیم آیات و عقاید و معارف و احکام که خداوند او را به بیان آن‌ها مأمور ساخته بود، همت گماشت و بعد از خود، ادامه این مقام خطیر را به عهده اهل بیتش ﷺ قرار داد و در موارد قطعی و متعددی، مقام و منزلت اوصیای خود را در قبال قرآن برای مردم، بیان داشته و فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي وَ أَنَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَ عَلَيَّ الْحَوْضُ»^۲.

نمی‌توان کلام امیرالمؤمنین ﷺ را که می‌فرماید: «کتاب الله تبصرون به و تنطقون به و تسمعون به و ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه على بعض...»^۳ اشاره به روش تفسیر قرآن به قرآن دانست؛ زیرا تصدیق و گواهی دادن غیر از تفسیر است. تصدیق و شهادت

بین آیات زمانی متصور است که آیات تصدیق‌کننده و تصدیق‌شونده در مفادشان ظهور داشته باشند؛ بنابراین رتبه تصدیق و گواهی دادن بعد از رتبه تفسیر است.^۴

اما اگر مراد از تفسیر قرآن به قرآن، تخصیص و تقیید برخی از آیات عام و مطلق به وسیله آیات خاص و مقید دیگر باشد امری است صحیح، ولی این هم نمی‌تواند دلیل صحت روش تفسیری قرآن به قرآن باشد؛ چرا که فحص از مقیدات و مخصصات در کتاب خدا شرطی لازم است نه کافی؛ یعنی چنانچه لزوم فحص از آن‌ها در خود قرآن ضروری است در سنت معتبر نیز ضروری است؛ علاوه بر این که ضمیمه قراین عقلی هم در اخذ به اطلاق و عموم قرآن لازم است.^۵

آیه الله میانجی استقلال و خودبستگی در افتا و ارائه نظریات قطعی در خصوص علوم مربوط به مرتبه خطاب ویژه قرآن را جایز نمی‌داند و معتقد است: ارجاع بعضی

۱- محمد رضا حکیمی، سرود جهش‌ها، ص ۹۹.

۲- مناہج البیان، ج ۱، ص ۱۶.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۴- مناہج البیان، ج ۱، ص ۱۷.

۵- همان، ج ۱، ص ۱۸.

از آیات به بغض دیگر به منظور تفسیر قرآن، تیر به تاریکی افکندن و ندانسته سخن گفتن است.^۱ به تصریح آیات قرآن خداوند به پیامبرش وعده داده که قرآن را تبیین کند تا پیامبر ﷺ نیز قرآن را برای امت خویش تبیین نماید ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتَهُ﴾ (قیامة/ ۱۹) از این رو تبیین قرآن برای امت نیز باید به تعلیم رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ باشد.^۲ ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ يُبَيِّنُ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل / ۴۴)؛ بنابراین، این سخن که تفسیر قرآن به قرآن، با این که در مواردی از بیانات پیامبر ﷺ و ائمه هدی ﷺ استفاده شود منافاتی ندارد، خود خلفی آشکار است.^۳ در خصوص این گفته که قرآن نور بوده و در آن بیان همه چیز وجود دارد و نیازمند روشنائی و هدایت نیست؛ گفتنی است که سنت عدلِ قرآن و یکی از ثقلین و نوری همانند قرآن است. از این رو در کنار هم قرار گرفتن دو نور، نورِ علی نور می‌شود. آن دسته از آیات که قرآن را نور، بیان و مایه شفا و هدایت جهانیان معرفی می‌کند با مقام تعلیم و تبیین پیامبر ﷺ و ائمه هدی ﷺ، که دسته دیگر از آیات در آن صراحت دارند منافات ندارد؛ زیرا این آیات در صدد تبیین بلندی شأن و منزلت قرآن و نقش جامع این رکن اساسی و جایگاه والای آن در اجتماع بشری

هستند.^۴ همین طور آنچه در روایات در خصوص ارجاع متشابه به محکم وارد شده، منظور تفسیر آیه متشابه از رهگذر آیه محکم نیست؛ زیرا دلیلی وجود ندارد که بگوییم معنایی که از متشابه اراده شده همان است که مراد محکم است. ارجاع متشابه به محکم از آن روست که آیه محکم ظهور ابتدایی آیه متشابه را دفع و باطل می‌کند. بنابراین باید به محکم ایمان آورد و عمل کرد و در مورد متشابه سکوت نمود تا بیانی از خارج در توضیح آن یافت.^۵

این در حالی است که در تفسیر المیزان آمده است:

«حق این است که طریق فهم قرآن کریم، مسدود نیست و بیان الهی و ذکر حکیم، خود راهنمای خود است؛ یعنی قرآن در تبیین مقاصد خود نیازی به طریق دیگر ندارد. چگونه قابل تصور است کتابی که خداوند آن را هدایت و نور و بیانگر همه چیز معرفی فرموده، خود نیازمند راهنمای دیگر بوده و

۱- نگاهی به علوم قرآنی، ص ۱۰۲.

۲- مناهج الیان، ج ۱، ص ۱۵.

۳- نگاهی به علوم قرآنی، ص ۹۸ و ۹۹.

۴- مناهج الیان، ج ۱، ص ۱۶.

۵- همان، ج ۱، ص ۱۸.

از روشنائی دیگری فروغ بگیرد و به وسیله‌ای دیگر تبیین شود.^۱

علامه بر این باور است که جز در زمینه آیات الاحکام و برخی آیات معاد و قصص، سایر آیات قرآن بی‌نیاز از غیر خود است.^۲ وی برای اثبات ضرورت تفسیر قرآن به قرآن سه دلیل آورده است و اظهار می‌دارد که این مجموعه در تبیین خود، نیازی به غیر ندارد. البته این بدان معنی نیست که همه افراد توانایی فهم قرآن را از خود قرآن داشته باشند، بلکه کسانی که راسخ در قرآن و علوم قرآنی هستند و از دقت خاصی برخوردارند و مقدماتی از نظر فن ادبی و لغت قرآنی را می‌دانند و برای ورود در قرآن اهلیت دارند، با تفکر و تأمل می‌توانند قرآن را با قرآن تفسیر کنند. دلایل سه‌گانه علامه به قرار زیر است:^۳

۱- قرآن برای همه مردم آمده؛ نه برای گروهی خاص و از مردم خواسته است که درباره مطالب وحی بسیندیشند: ﴿أَفَسَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَان مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾. این تحدی قرآن منوط به آن است که قرآن از غنا و روشنی لازم برخوردار باشد؛ چرا که تحدی زمانی تمام است که فهم قرآن برای مخاطبانش با تدبیر میسر باشد و ثانیاً فهم قرآن به چیز

دیگری نیازمند و متکی نباشد حتی به بیان پیامبر و صحابه.

۲- طبق روایات عرض، اگر فهم قرآن به روایات متوقف باشد دور لازم می‌آید.
۳- قرآن خود را نور معرفی نموده و نور هم نیازی به غیر خود ندارد. قرآن تبیان کل شیء است.

استاد سیدان اطلاق یا عموم این سخن و نه اصل آن را محل تأمل می‌داند ایشان معتقد است؛ در قرآن قطعاً آیاتی هست که تفسیر و توضیح آن را می‌توان از برخی آیات دیگر به دست آورد؛ بنابراین اگر بگوییم یکی از راه‌های تفسیر قرآن، این است که قرآن به وسیله خود آیات تفسیر شود، سخن درستی است؛ اما اگر بگوییم تنها راه صحیح، تفسیر قرآن به قرآن است و قرآن به بیان پیامبر اکرم ﷺ و عترت علیهم السلام (در غیر آیات احکام و بعضی از آیات معاد و قصص) نیازمند نیست، این اشکال پدید می‌آید که در برخی از زمینه‌ها قادر به رفع ابهام آیه به وسیله خود آیات نیستیم و بیان معصوم ﷺ است که رفع

۱- علامه طباطبایی، المیزان، ج ۳، ص ۸۶.

۲- همان، ج ۳، ص ۸۴.

۳- همان، ج ۳، ص ۸۴-۸۶.

ابهام می‌کند.^۱

وی هر سه دلیل علامه را مورد مناقشه قرار داده، در نقد دلیل اول علامه می‌گوید: «اولاً شما، آیات الأحكام و برخی آیات معاد را خارج از موضوع دانستید و فرموده‌اید که در این موارد، نمی‌توان به خود قرآن اکتفا کرد و بیان پیامبر ﷺ و معصومین علیهم السلام در تبیین آن‌ها لازم است. اشکال این جاست که مگر تبیین بودن قرآن استثناپذیر است؟ و اگر نور بودن قرآن منافاتی نداشته باشد که برخی آیات آن در تفسیر و تبیین نیازمند سنت باشد، در این صورت دلیلی ندارد که به استناد نور بودن قرآن سنت را از گردونه تفسیر بیرون برانیم و قرآن را از سنت جدا بدانیم، بلکه می‌توانیم بپذیریم که حتی در صورتی که فهم برخی از آیات قرآن به توضیح و تبیین روایت متکی باشد، باز هم قرآن نور است.

حق این است که نور بودن کلیت قرآن، به عنوان یک مجموعه، با این که برخی از آیات آن متشابه باشد و در فهم نیازمند بیان معصومین علیهم السلام منافاتی ندارد؛ زیرا منظور از نور بودن قرآن هدایتگری آن، در خطوط کلی هدایت و سعادت است. این که قرآن تبیین کل شیء است نظر به مجموع قرآن دارد نه این که هر آیه از آن به تنهایی تبیین کل شیء

باشد. لذا قرآن می‌فهماند که حق و باطل چیست و می‌فهماند که خودش کتاب حق است، هر چند بخشی از حقایق آن با ارجاع به آورنده آن آشکار گردد.»^۲

استاد سید جعفر سیدان دلیل دوم علامه را هم تمام نمی‌داند؛ زیرا اگر بخش مهمی از آیات قرآن دارای مفاهیم محکم و بین باشد، باز هم کافی است که خداوند همه انسان‌ها را - بدون استثنا - برای تأمل در آن آیات فراخواند و از آنان بخواهد که با تدبیر در قرآن، آثار حقانیت وحی و رسالت پیامبر ﷺ را دریابند و نیز اذعان کنند که نمی‌توانند مانند هدایت قرآنی کتابی بیاورند و هرگز لزومی ندارد که همه آیات مربوط به معارف روشن و آشکار باشد.^۳

و بالاخره در نقد دلیل سوم علامه می‌گوید: «اگر دقت شود معلوم می‌شود که دوری در کار نیست؛ زیرا جهت توقف متفاوت است. دور، وقتی باطل است که جهت دور واحد باشد؛ ولی اگر جهت آن، دو یا چند چیز شد، اساساً دوری وجود ندارد.

۱- سید جعفر سیدان، «گفت و گو»، پژوهش‌های قرآنی،

ش ۹ و ۱۰، ص ۳۰۸.

۲- همان، ص ۳۱۰ و ۳۱۱.

۳- همان، ص ۳۱۲.

باید توجه داشت که عرضه داشتن روایات بر قرآن بدین معنی نیست که قرآن حتماً درباره تک تک احادیث سخنی به تصریح داشته باشد، بلکه عرضه روایات بر قرآن برای تشخیص ناهمخوانی با آیات است نه این که حتماً جهت تأثیری در خصوص محتوای هر روایت در آیات بیاییم. آنچه در روایات عرضه به قرآن آمده؛ این است که اگر حدیثی را مخالف قرآن یافتید، آن را به دیوار بزنید: «فاضربوه علی الجدار»، نه این که اگر مضمون حدیثی در قرآن نیامده بود، آن را کنار بگذارید. همچنین باید توجه داشت که قرآن در مورد بسیاری، مخاطبانش را به غیر خودش ارجاع داده و از جمله فرموده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾ و یا فرموده است ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ ظهور این گونه آیات در این است که هرگاه کسانی که شأنیت فهم قرآن را دارند به آیه ای رسیدند که تفسیر آن را ندانستند، به الذین اوتوا العلم مراجعه کنند.^۱

تأویل

پیروان تفکیک با اتکا به اصل حجیت ظواهر دین و با استناد به روایاتی که از تأویل نهی کرده است تأویل را مردود می شمارند؛

زیرا «زمانی که ظواهر آیات و روایات روشن باشد، دیگر جایی برای تأویل برداشت های من عندی نمی ماند.»^۲ تأویل هر کلام خالی کردن آن کلام است از محتوا و معنای اصلی خود و ریختن محتوا و معنایی دیگر در آن؛ چه محتوای فلسفی، چه عرفانی، چه کلامی، چه تفسیری و... و این کارها با کلام هیچ کس جایز نیست؛ چه رسد با کلام وحی و حاملان آن و اصولاً تأویل ابطال حجیت ظواهر است که اساس تفهیم و تفاهم بشری و ملاک فهم وحی الهی است؛ مگر آنچه از معصومان علیهم السلام به طرق معتبر رسیده باشد؛ زیرا آنان هم دانای تنزیل اند و هم تأویل و باید توجه داشت که آنچه از معصوم علیه السلام در این باره رسیده است معنای تأویلی است نه تأویل معنی.^۳

تأویل یک رأی یا یک آیه یا یک حدیث دگروارسازی آنهاست و محتوای آنها فروهستن و محتوایی از خود بر آنها تحمیل کردن... تأویل به جای صاحب سخن، سخن گفتن است و نفس او را شهید کردن و سخن در دهان او گذاشتن و عقلیت او را در عقلیت

۱- پژوهش های قرآنی، ص ۳۱۲-۳۱۴.

۲- «عقل خودبنیاد دینی»، ص ۴۲.

۳- اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص ۱۲۸.

خویش مندک ساختن و حق اظهار رأی را از او سلب کردن!^۱

گاه استاد حکیمی برای کلمه تأویل قیوداتی می آورد، تا دانسته شود که مکتب تفکیک، تأویل را یکسره رد نمی کند؛ فی المثل هنگامی که می نویسد؛ «تأویل در غیر مورد لازم»، نظر به استثنای تأویل دارد و می پذیرد که ممکن است در مورد تأویل ظاهر لازم باشد؟^۲ اما می افزاید: «لکن این گونه موارد بسیار اندک است و متوقف است بر این که برهانی بدیهی، برخلاف معنی و مراد ظاهر آیه یا حدیثی پیدا شود.»^۳ یکی از تفکیکیان می نویسد:

«حجیت ظواهر امری است عقلایی و تأویل صواب و مُجاز به مقتضای ضرورت های ادبی یا به حکم محکّمات عقل و شرع که از طریق مجرای صحیح آن (معصومان علیهم السلام) رسیده، نیز همین حکم را دارد؛ اما تأویل به معنای دگرگونی شکلی و محتوایی عقاید مسلم و ضروری دینی آن هم با تحمیل تفسیرهای ذوقی و یا با ورود به محدوده غیب و مسائل دور از دسترس با اتکا به نظریات سست دانشمندان یونانی در تفسیر جهان و شناخت کیهان، امری است ناصواب و غیر علمی؛ به عنوان مثال مسئله خلود کفار در آتش و عذاب ابدی که از

مسلمات قرآنی است؛ آن چنان در قالب های فلسفی و عرفانی گرفتار شده که به کلی انکار شده است، به گونه ای که مدعیان کشف حقایق به قوه عقل و شهود، عذاب را به معنی عذب یعنی شیرینی و لذت گرفته و به سرخوشی و شادی کفار در جهنم معتقد می شوند. مکتب تفکیک با تأویلاتی از این دست مخالف است. از این رو طرح عقاید قشری فرقه هایی چون مجسمه و مشبّه و حنابله از اهل سنت که جمود بر ظاهر آیات دارند و از تأویل مجازگریزانند نمی تواند دستاویزی برای تشبیه مخالفان تأویل بی ضابطه صوفیانه قرار گیرد؛ چنان که از سوی برخی صاحب نظران فلسفی در نقد مکتب تفکیک، این قیاس و تشبیه در مورد تأویل گریزی اهل تفکیک صورت گرفته است.»^۴ استاد حکیمی برای تأویل، رعایت پنج امر را ضروری می شمارد:

۱- باید چنان در آیات و روایات دیگر تفحص و تأمل شود، تا معنای ظاهر یک آیه و

۱- مکتب تفکیک، ص ۷۹.

۲- اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص ۱۲۹.

۳- همان، ص ۱۳۰؛ نیز بنگرید به: محمد اسفندیاری، شناختنامه مکتب تفکیک.

۴- علی ملکی میانجی، مکتب تفکیک قرآن، عرفان، برهان، ص ۲۹۶.

تأویل در قرآن

مراد از تفسیر پرده برداشتن و ظاهر ساختن است، ولی مراد از تأویل ارجاع دادن و برگرداندن مفهوم کلام است و این در صورتی است که کلام در معنایی ظهور پیدا کند و سپس از آن ظهور برگردانده شود. از این رو باید مرجعی برای آیه متشابه باشد تا با ارجاع دادن به آن، معنای تأویلی آیه روشن گردد و این هم بدون مراجعه به پیامبر ﷺ و اهل بیتش  ممکن نیست.^۳

استاد ملکی میانجی تفسیر را از لحاظ تفهیم و تفاهم به مراد و هدف گوینده نزدیک تر می داند، به گونه ای که تأویل در مرتبه ای پس از تفسیر قرار دارد؛ یعنی مرتبه ای که جایگاه مآل سخن و مرجع نهایی آن است.^۴

ایشان معتقد است که تأویل کلام از افراد و مصادیق تأویل عام لغوی است. نهایت آن که مآل هر چیز متناسب با خود آن است؛ بر خلاف تفسیر که در لغت عبارت است از

روایت مکشوف گردد و نیازی به تأویل نیفتد.

۲- باید تأویل به قدر ضرورت باشد و از مورد لازم تجاوز نکند؛ یعنی در جایی که گریز و گزیر نیست.

۳- باید معنای تأویلی متناسب با فضای معارف قرآنی باشد و در محدوده آن. پس نمی توان با انواع مذاق های فلسفی و عرفانی که برخی برای خود دارند به جان آیات و احادیث معارفی افتاد و هر کس هر آیه یا حدیثی را طبق مذاق خویش تأویل نماید.

۴- نباید با ذهن پیش ساخته فلسفی یا عرفانی به سراغ معارف و حیانی رفت، بلکه مرتبه ای از محو موهوم (از بین بردن موهومات در ذهن) و صحو معلوم (کنار زدن معلومات در ذهن) برای فهم هر حقیقتی از حقایق معارف الهی قرآنی و حدیثی لازم است.

۵- برهانی که می تواند در برابر ظاهر آیه یا حدیثی مقاومت کند و تأویل را لازم سازد، برهان بدیهی است نه برهان نظری^۱. منظور از برهان بدیهی از نظر ایشان این است که هم صورت برهان، شکل اول باشد و هم ماده مقدمتین یقینی و بدیهی بی نیاز از برهان، مانند الواحد نصف الإثنين^۲.

۱- اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص ۱۳۱-۱۳۳.

۲- «عقل خودبنیاد دینی»، ص ۴۱.

۳- محمد باقر ملکی میانجی، «گفت و گو»، صحیفه بین،

ش ۲، ص ۸.

۴- مناہج البیان، ج ۱، ص ۳۷.

برده برداشتن و آشکار ساختن و منطبق است بر کلامی که مراد سخن دیگر را روشن می‌کند و آن را توضیح می‌دهد؛ به عنوان مثال، تقييد مطلق با دليل ديگر و تخصيص عام با قرينه منفصل، یک روند تفسیری است، نه تأویلی^۱. وی تأویل را مختص کل آیات قرآن اعم از محکم و متشابه می‌داند^۲ و می‌نویسد:

«روشن است که هیچ فرقی بین تأویل قرآن و تأویل متشابه آن از حیث احکام و آثار مترتب بر حقیقت تأویل وجود ندارد؛ هر چند از لحاظ تحقق، بین آنها تفاوت است. تأویل محکومات و نصوص و ظواهر قرآن پس از فراغ از کاشف بودن آنها از معانی مورد نظر است. به عبارت دیگر نخست باید به ظهور کلام در معنای مورد نظر آن پی برد؛ آنگاه به مرادهای تأویلی آن روی کرد. برخلاف آیات متشابه که ظواهر آنها مورد نظر بوده، واژگان آنها در صورت ورود بیان و توضیح از خارج، در معانی تأویلی ظهور پیدا می‌کند. حق آن است که تأویل، مدلول کلامی و مفهومی الفاظ باشد که از رهگذر آن متکلم قصد تفهیم مخاطب را دارد»^۳.

ایشان خاطر نشان می‌کند که راسخان در علم، یعنی کسانی که تأویل قرآن را می‌دانند، گروه ویژه‌ای از دانشمندان هستند؛ نه همه

کسانی که در دانش تفسیر رسوخ دارند؛ زیرا کسی که در مرتبه خطاب عمومی رسوخ دارد، غیر از کسی است که در دانش تأویل راسخ است. چه اطلاق تأویل بر تفسیر را بپذیریم و چه نپذیریم. پس این بخش از دانش قرآن که خداوند علم به آن را ویژه خود و راسخان کرده، غیر از آنی است که به عموم انسان‌ها اعم از نیک و بد افاضه نموده است^۴.

ایشان اظهار می‌دارد که مرتبه تأویل آیات متشابه همان مرتبه تأویل کل کتاب است و مرجع یادگیری دانش تأویل قرآن نیز همان مرجع فراگیری تأویل آیات متشابه است نه مفاد محکومات و نصوص و ظواهر قرآن. این مرجع شخص رسول خدا ﷺ می‌باشد که برترین راسخان است. همگان برای یادگیری علوم و معارف و تأویل قرآن ناگزیر باید به رسول خدا ﷺ و جانشینان او مراجعه کنند که نگهبانان علوم قرآن‌اند. معیار یادگیری تأویل همان معیار تعلم احکام است؛ به عبارت دیگر راه فراگیری تأویل قرآن مانند

۱- منابع البیان، ج ۱، ص ۳۷.

۲- همان، ص ۳۳.

۳- همان، ص ۳۷.

۴- همان، ص ۳۶.

احکام، تعبد نسبت به آنهاست.

رسوخ در علم برایشان از پیش خود حاصل شده است.^۳

مدعی فراگیری معارف قرآن با تمام ابعاد و مراتب آن اعم از تنزیل و تأویل و ظهور و بطن و... از رسول خدا ﷺ دروغزن و گزافگویی بیش نیست؛ مگر اوصیای ایشان که دانش قرآن را با تمامی ابعاد و آفاق آن از او به ارث برده‌اند و اصول و چشمه‌های علم نزد آنان است.^۱

در جای دیگر می‌نویسد:

«برای دستیابی به تأویل قرآن هیچ‌گونه دلیل و راه روشن عقلایی معتبر از قبیل ظواهر الفاظ و غیره وجود ندارد. از این رو ادعای رسوخ در علم از کسی پذیرفته نیست؛ مگر این که از رسول خدا ﷺ فراگرفته باشد. این موضوع در باب احکام و معارف قرآن یک مسئله قطعی است. بنابراین علم به تأویل قرآن، تنها از طریق فراگیری از رسول اکرم ﷺ و اهل بیت ﷺ امکان‌پذیر است.»^۲

انسان باید در آیات قرآن کریم به اندازه توانایی خود تدبر عمیق و تفکر دقیق کند، تا از هلاکت که نتیجه جهل و بی‌خردی است رهایی یابد، ولی این موجب نمی‌شود که هر کس از پیش خود به تأویل آن‌ها بپردازد. گاهی عده‌ای سعی در تطبیق قرآن با معلومات و تصورات و متخیلات خود نموده‌اند لذاست که می‌بینیم تفسیر آیات قرآن تحت تأثیر اندیشه‌های جدید غربی و اصالت دادن به فرضیه‌های تجربی و مکاتب فلسفی و عرفانی قرار گرفته است و تأویل و تطبیق به آیاتی همچون افعال الهی و معجزات انبیا و احکام و قوانین و مسائل معاد و نظام خلقت و... رسوخ نموده است و هیچ اصلی از اصول قرآن نمانده مگر این که دست تأویل به آن‌ها خورده است و همین امر موجب شده که روش‌های تفسیری با یکدیگر متفاوت شوند.^۴

اگر رسیدن به تأویل قرآن به‌طور مستقیم و از راه دلالت الفاظ امکان‌پذیر بود، همگان می‌توانستند به آن دست یابند؛ آن‌گاه استثنای مذکور در آیه هفتم سوره آل عمران وجهی نمی‌داشت؛ پس معلوم می‌شود که راسخین در علم از اهل بیت ﷺ دانش تأویل قرآن را از رسول خدا ﷺ گرفته‌اند و این

۱- مناہج البیان، ج ۱، ص ۳۶.

۲- همان، ص ۳۳.

۳- همان، ص ۳۲.

۴- محمد باقر ملکی میانجی، «گفت‌وگو»، صفحه بین،

ش ۲، تابستان ۷۴.

بدین ترتیب اهل تأویل‌های ناصواب، در تفسیرهای خود آنچه از آیات قرآنی را با مشرب و مبنای خود سازگار یافته‌اند به آن‌ها استناد جسته و آنچه را که به ظاهر با مسلّمات آنان سازش و تطبیق نمی‌کرد طبق معتقدات ذهنی خود دست به تأویل آن‌ها زده‌اند. همین‌طور صوفیه و اسماعیلیه چون باطن‌گرایی را پیشه خود ساخته‌اند؛ ناچار به ظواهر الفاظ چندان کاری نداشته و به تأویل آن‌ها بر وفق مرام خود همت گماشته‌اند. همچنین عده‌ای تحت تأثیر مکاتب فکری غیر اسلام و غربی بر مبنای فرضیه‌های تجربی و تفکرات زودگذر آن مکاتب به تأویل و تطبیق آیات قرآنی پرداخته‌اند.^۱

با تأمل در آنچه تاکنون گفته شد روشن می‌شود که تمام این روش‌های تفسیری خارج از موضوع علم تفسیر است؛ زیرا فهم و شناخت واقعی و کامل قرآن و پی بردن به مطالب عمیق و تأویلات آن به کسانی اختصاص دارد که مورد خطاب قرآن هستند.^۲

آیه شریفه ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾ (آل عمران / ۷) در مقام اثبات حصر علم تأویل برای خداوند متعال نیست، بلکه ظاهراً در مقام نفی استقلال و تفویض از استواران در دانش است، به طوری که

خداوند متعال افعال دیگر را به واسطه اسباب و علل ایجاد می‌کند و مسبب اصلی خود خداوند متعال است و هیچ امری به آنان واگذار نشده، بلکه باید همه امور به اذن خداوند صادر گردد. در تأویل قرآن نیز تأویل‌کنندگان باید مأذون از جانب پروردگارشان باشند. بنابراین مبنا فرقی نمی‌کند که او در جمله ﴿وَأَلِّمُوا تِلْكَ النَّاسَ بِالْحَقِّ﴾ برای عطف باشد یا برای استیناف؛ در هر دو صورت علم تأویل از خصایص پیامبر گرامی ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام است.^۳ کسی که در مرحله خطاب عمومی رسوخ در علم تفسیر دارد غیر از کسی است که رسوخ در علم تأویل دارد و آگاهی به شناخت تأویل برای اهل دانش از مجرای رسول خدا ﷺ و اهل بیتش علیهم‌السلام میسر است. در روایات بسیاری راسخان در علم به پیامبر ﷺ و ائمه هدی علیهم‌السلام تفسیر شده و دیگران را از تأویل کردن قرآن به رأی و میل خود ممنوع ساخته‌اند.^۴

نکته قابل توجه این که بیان‌های تأویل

۱- صحیفه بین، ش ۲.

۲- همان.

۳- مناہج البیان، ص ۳۱ و ۳۲.

۴- همان، ص ۳۶.

معصومین علیهم السلام به معنای نفی روش متعارف تفهیم و تفاهم نیست؛ زیرا کلام خدا و مآثورات دینی با بهره‌مندی از این روش معمول، حجت و موجب افاده یقین و اطمینان می‌گردد، بلکه باید نخست ظهور کلام را اخذ کرد، آن‌گاه به مرادهای تأویلی آن روی کرد. آیات و مآثورات متشابه هم که عاری از ظهور است با تفسیر و توضیح معصومین علیهم السلام روشن می‌شود^۱.

استاد سیدان معتقد است؛ آن قسم از تأویل که صادر شده از معصوم علیهم السلام نمی‌باشد خود به دو قسمت تقسیم می‌شود: یک نوع تأویلی است که منشأ برداشت آن مبتنی بر استفاده از الفاظ عبارات نیست؛ اما با اصول مکتب هم منافات ندارد. این نوع تأویلات، چون از سوی غیر معصوم بیان شده است سندیت نداشته و بطون و مراد قرآن محسوب نمی‌شود و حتی به عنوان یک احتمال در مورد آیه نیز پذیرفته نیست، چرا که دلیلی بر پذیرش آن وجود ندارد. البته ممکن است تداعی‌هایی برای برخی افراد بشود که در جای خود محفوظ است، اما نمی‌توان آن را به عنوان مراد خداوند تلقی نمود و به آیه نسبت داد^۲.

نوع دیگر تأویلی است که با اصول مکتب وحی تضاد دارد. عدم پذیرش این نوع بسیار

روشن است. آنچه هم که بیشتر مورد بحث است، تأویلاتی از این‌گونه است که آشکارا با اصول مکتب منافات دارد؛ مانند تأویلاتی از ابن عربی در مورد داستان قوم نوح و طوفان سهمگین و هلاکت و در آتش سوزان گرفتار شدن آن‌ها. در فصوص در فصّ نوحی آیه ﴿مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أَغْرِقُوا فَادْخُلُوا نَارًا﴾ چنین معنی شده است: «مما خطبناهم»؛ یعنی گام‌های استوار برداشتند تا آن‌جا که فانی فی الله شدند. «أغرقوا»؛ یعنی غرق شدند در دریای معرفت. «أغرقوا بحار المعرفة» و «أدخلوا ناراً» یعنی به آتش محبت رسیدند^۳. وی در تبیین مرز تأویل صحیح و ناصحیح می‌نویسد:

«روشن است که الفاظ در نزد همه عقلا برای تبیین مقاصد و تفهیم و تفاهم معمول و معتبر است و ظواهر سخن و کلمات گوینده هر زبانی طبق لغت مورد مقبول مخاطب آن زبان حجیت دارد و مورد قبول همگان است. بر این اساس مخاطب و تکلم انجام شده باید بر همان معانی مربوط به آن لغت حمل شود

۱- سید جعفر سیدان، «تفکیک یا روش فقهای امامیه»،

اندیشه حوزه، ش ۱۹، ص ۹۳.

۲- همان، ص ۹۲، ۹۳ و ۹۷.

۳- همان.

مگر در مواردی که قرینه با قرآینی مدلل وجود داشته باشد که مقصود گریخته خلاف ظاهر آن عبارت است و یا مطلب به اجمال بیان شده باشد و برای مصالحتی تمام مقصود مشخص نشود و گرنه بدیهی است که به طبع اولیه تخاطب، همگان عبارت گوینده را بر آنچه در عرف آن جامعه و با توجه به لغت مربوطه استفاده می‌کنند حمل خواهند کرد. در تبیین مسئله وحی هم عمل به همان شیوه عقلایی حجیت ظهور و نص کلام و اخذ آن ضروری است مگر توضیحی و بیانی بر خلاف ظاهر از مجاری وحی رسیده باشد و یا دلایل موجه و عقلانی بر خلاف ظاهر وجود داشته باشد؛ به عنوان مثال در مورد آیه ﴿جَاءَ رَجُلٌ﴾ یک قرینه عقلی بین داریم که در این جا ظاهر که همان آمد و رفت در مورد موجودات و اجسام است مراد نیست. این جا آن قرینه عقلی به جای خودش محفوظ است و وسیله‌ای است برای فهم مطلب بر خلاف آنچه از ترجمه لفظی استفاده می‌شود؛ اما به طور کلی برداشت و استفاده غیر از الفاظ و عبارات بدون دلیل و شاهد، تأویلی است مردود.

از طرف دیگر می‌بینیم در خود قرآن کلمه تأویل آمده است و در روایات مسئله بطن و بطون و تأویل فراوان مطرح است. در

این مورد هم مشخص است که یک بطن، دو بطن، بطون، بلکه هفتاد بطن؛ یعنی مطلبی پس از مطلبی که بسیاری از آن‌ها هم خود به خود از ظاهر استفاده نمی‌شود؛ اما چون از طریق تبیین‌کنندگان وحی، پیامبر ﷺ و جانشینانش ائمه معصومین علیهم السلام بیان شده قبول می‌کنیم.^۱

تفسیر به رأی

تفسیری که در روایات از آن منع شده، عبارت است از تفسیر قرآن در مقام استنباط علوم و معارف و احکامی که به حوزه خطاب خاص آن مربوط است، نه آنچه مربوط به خطاب عام بوده و در دسترس همگان است؛ زیرا قرآن در مرتبه دعوت عمومی شامل انواع استدلال، احتجاج، سرزنش، تشویق، انذار، بشارت، تذکار و هدایت است که مدلول آیات و عبارات قرآن (اعم از نص یا ظاهر) هستند. رویکرد به قرآن در این مقام تفسیر به رأی نامیده نمی‌شود. از این رو نه تنها دلیلی بر حرمت آن نیست که ادله فراوانی بر چنگ زدن به قرآن در این مرتبه از دعوت آن وجود دارد.^۲

۱- اندیشه حوزه، ص ۹۲ و ۹۳.

۲- مناخ بیان، ص ۴۶.

بنابراین تفسیر به رأی ممنوع مربوط به تفسیر قرآن در مرتبه علوم ویژه است؛ یعنی در مقامی که اظهار نظر و استنباط از قرآن بدون مراجعه به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام هیچ‌گونه مجوزی ندارد. بنابراین استقلال و خودبستگی در افتا و ارائه نظریات قطعی در خصوص علوم مربوط به این مرتبه جایز نیست و ارجاع بعضی از آیات به بعض دیگر به منظور تفسیر قرآن، تیر به تاریکی افکندن و ندانسته سخن گفتن است.^۱

سخن امام حسن عسکری علیه السلام ناظر به همین نکته است ایشان می‌فرماید:

«آیا می‌دانید چه کسی با تمسک به قرآن، شرافت بزرگ یافته است؟ کسی که قرآن و تأویل آن را از ما اهل بیت گرفته باشد. از طریق سفرا و واسطه‌های ما به سوی شیعیانمان، نه از آرای جدال‌پیشگان و قیابین فاسقان. پس هر کس درباره قرآن طبق رأی و اندیشه خود اظهار نظر کند، اگر به طور اتفاقی به واقع اصابت کند، به سبب اخذش از غیر اهل قرآن، جاهلانه عمل نموده و مانند کسی است که در جایی که پر از جانور است بدون نگیهان حرکت کند...»^۲

سعادت انسان در گرو این است که قرآن را چنان که هست بفهمد و کتاب خدا را با آرای شخصی خود تفسیر و تأویل نکند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید^۳:

«بدانید که هیچ کس با داشتن قرآن به چیزی (از هدایت و معرفت) نیازمند نیست و هیچ کس بی داشتن قرآن از چیزی - از آن‌گونه - بی‌نیاز نیست... پس با پیروی از قرآن در جرگه بهره‌وران از بذرهای قرآنی و کشت آن‌ها در روح خود برآید و راه خداشناسی را از قرآن و دلیل‌های قرآنی فراگیرید و برای صیوروت نفس خویش از پندهای قرآن بهره جوید و رأی‌های خویش را در برابر قرآن نادرست بدانید و خواهش‌های نفسانی خود را در ساحت قرآن مخدوش و مغشوش شمرده، دور افکنید»^۴.

[برای پرهیز از تفسیر به رأی] بر مسلمانان واجب و ضروری است که در مرتبه دعوت عام قرآن کریم تمامی آرا و نظریات خود را بر نصوص و محکومات و اصول مسلم و واضح آن، ارائه و با آن تطبیق کنند و در مرتبه علوم ویژه با تفسیر و توضیحی که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وارد شده بسنجند؛ اگر صحیح و سازگار بود

۱- مباحث بیان، ص ۵۱.

۲- حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۰۱.

۳- محمد رضا حکیمی، پیام جاودانه، ص ۱۰۴.

۴- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

بر آن پای فشارند و گر نه لازم است سکوت و توقف کرده، علم آن را به خداوند و اولیای او واگذارند و بدانند که قرآن کریم تنها در سینه‌های کسانی که به آنان دانش عطا شده آیات بینات است و بس و برای دیگران در مرتبه خطاب ویژه گمراهی و ضلالت است.^۱

تفسیر اجتهادی تفسیری صحیح

برای تفسیر قرآن نه التزام به سنت تنها کافی است و نه روش قرآن به قرآن بسنده و تمام. لذا کامل‌ترین روش تفسیر قرآن بهره جستن از آیات، سنت و عقل به‌طور همگون و هماهنگ است؛ به عبارت دیگر، برای تفسیر یک آیه رجوع به آیات دیگر، سنت معتبر و استفاده از احکام و اصول عقلی بهترین شیوه ممکن است. این روش تفسیری که با تلاش و اجتهاد اصولی مفسر در منابع و ادله تفسیر برای تبیین و تفسیر قرآن انجام می‌گیرد، روش تفسیر اجتهادی نامیده می‌شود. فقهای بزرگوار شیعه در طول سده‌های گذشته با به‌کارگیری این روش به فهم و استنباط احکام اسلامی پرداخته‌اند و موفقیت و کارایی آن تاکنون به اثبات رسیده است. هر کس از رهگذر این روش به استظهار و استنباط مراد الهی روی آورد؛

مفسر خواهد بود.^۲ اما علاوه بر این روش تاکنون قرآن به روش‌های مختلفی تفسیر شده است که بعضی از آن‌ها ناقص و برخی دیگر دچار اشتباه و انحراف است؛ مانند تفسیر قرآن به قرآن که سخن در مورد آن گذشت.^۳

نقد و بررسی

با دقت در سخنان اصحاب تفکیک جای این پرسش همچنان باقی است که اگر تفسیر قرآن به قرآن صحیح نیست؛ پس روش تفسیر اجتهادی که شما آن را صحیح می‌دانید، به چه مجوزی صحیح است؟ چرا که قرار شد در این روش تفسیری از آیات، سنت و عقل به‌طور همگون و هماهنگ بهره جست. اگر تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر به رأی است؛ چه تضمینی وجود دارد که در تفسیر پیشنهادی شما چنین تفسیری مشاهده نشود؟ آیا واقعاً حدیث منقول از امام حسن عسکری علیه السلام در مقام رد تفسیر قرآن به قرآن و تأیید تفسیر اجتهادی پیشنهادی شما می‌باشد، یا این که امام علیه السلام در این حدیث

۱- مناهج البیان، ص ۴۷ و ۴۸.

۲- نگاهی به علوم قرآنی، ص ۸۸ و ۸۹.

۳- همان، ص ۸۹.

شریف، قصد بیان یک حقیقت کلی را دارند که هم به روش تفسیر قرآن به قرآن و هم بر روش پیشنهادی اصحاب تفکیک صدق می‌کند و آن پرهیز از هرگونه اظهار نظر شخصی و تفسیر به رأی است؟

به نظر می‌رسد دغدغه اصحاب تفکیک دغدغه مهمی است؛ چرا که بی‌توجهی به روایات در امر تفسیر مخالفت صریح با روایتی است که به پیروی از ائمه اطهار علیهم‌السلام دعوت می‌نمایند و آنان را همسنگ قرآن می‌خوانند و پیروی هماهنگ از قرآن و عترت را موجب هدایت می‌دانند؛ اما آیا توجه به این مهم را باید مساوی با ناصحیح دانستن شیوه‌های دیگر فهم کلام الهی شمرد؟

طبق حدیث شریف ثقلین، عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همسنگ و همپای قرآن شمرده شده است که هر دو با هم در بهشت، کنار حوض کوثر بر آن حضرت وارد می‌شوند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این حدیث نتیجه تمسک به این دو ثقل گرانبها را عدم گمراهی مسلمانان یعنی هدایت آنان به راه راست دانسته‌اند. بنابراین بدون مراجعه به کلام عترت طاهره علیهم‌السلام در فهم کلام الهی، هدایت یافتن به راه راست، خیال خامی بیش نیست. اما

نکته‌ای که باید مورد ملاحظه قرار داد این است که این سخن با این مطلب که بگوییم ممکن است بدون ملاحظه روایات به فهم درستی از قرآن دست یابیم؛ منافاتی ندارد. به عبارت دیگر کسی که بدون مراجعه به روایات به تفسیر قرآن اقدام نماید؛ هر چند به فهم صحیحی از قرآن نیز دسترسی پیدا کند؛ اما نباید انتظار داشت که لزوماً چنین فهمی او را به هدایت الهی رهنمون گردد. قرآن کتاب هدایت است؛ نه کتاب اطلاع‌رسانی؛ پس فهم این کتاب الهی نیز باید همسو با همان مقصد باشد که آن هم تنها توسط مفسران واقعی قرآن امکان‌پذیر است. علوم تجربی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و... همگی علمی هستند چه بسا صحیح و مطابق با واقع؛ اما واقعیت و صحت، مطلبی است و هدایت‌گری، مطلبی دیگر.

بنابراین ما با این که ملاحظه روایات را در فهم قرآن جهت هدایت‌پذیری لازم می‌دانیم، به دیگر روش‌های تفسیر قرآن نیز مادامی که روشمند بوده به دور از رأی و نظر شخصی باشند به دیده احترام می‌نگریم.

با این توضیحات مسئله تفسیر متشابهات نیز کاملاً روشن می‌شود. اگر بگوییم

راسخان در علم که به تأویل متشابهات آگاه‌اند منحصر در معصومین علیهم‌السلام نیستند، بلکه معصومین علیهم‌السلام مصداق اتم و اکمل آن‌ها می‌باشند، در این که غیر معصوم نیز بتواند به تأویل صحیحی از آیات متشابه دست یابد، اشکالی دیده نمی‌شود؛ اما باید توجه داشت که تنها با تمسک به عترت علیهم‌السلام است که عدم گمراهی انسان‌ها تضمین شده است؛ هر چند فهم صحیح دیگران از آیات اعم از محکم و متشابه نیز انکارناپذیر است.

منابع و مأخذ

- ۱- نهج البلاغه، انتشارات دارالهجره، قم.
- ۲- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹.
- ۳- ابن تیمیہ (تقی‌الدین أحمد بن عبدالحلیم)، مقدمة فی اصول التفسیر، دار القرآن الکریم، ۱۳۹۱.
- ۴- ابن منظور، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ق.
- ۵- اسفندیاری، محمّد، شناختنامه مکتب تفکیک، خردنامه همشهری، ۲۱.
- ۶- اوسی، علی، الطباطبایی و منهجه فی تفسیر القرآن، منظمة الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۵ق.
- ۷- حر عاملی، وسائل الشیعة، مؤسسة آل‌البت علیهم‌السلام، قم،

۱۴۰۹ق.

- ۸- حکیمی، محمّد رضا، «ابعادی زندگی ساز از الحیاء»، بینات، ش ۳۹-۴۰.
- ۹- _____، اجتهاد و تقلید در فلسفه، چاپ چهارم: دلیل ما، ۱۳۸۳ش.
- ۱۰- _____، پیام جاودانه، دلیل ما، ۱۳۸۲ش.
- ۱۱- _____، سرود جهش‌ها، چاپ دهم: دلیل ما، ۱۳۸۲ش.
- ۱۲- _____، شرف‌الدین، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰ش.
- ۱۳- _____، «عقل خودبنیاد دینی»، همشهری ماه، ش ۹، سال اول، آذر ۱۳۸۰.
- ۱۴- _____، مکتب تفکیک، دلیل ما، ۱۳۸۴.
- ۱۵- سیدان، سید جعفر، «گفت‌وگو»، پژوهش‌های قرآنی، ش ۹ و ۱۰.
- ۱۶- _____، «مکتب تفکیک یا روش فقهای امامیه»، اندیشه حوزه، ش ۱۹.
- ۱۷- طباطبایی، محمّد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه النشر الإسلامی.
- ۱۸- ملکی میانجی، علی، «مکتب تفکیک قرآن، عرفان، برهان»، بینات، ش ۳۹-۴۰.
- ۱۹- ملکی میانجی، محمّد باقر، «گفت و گو»، صحیفه مبین، ش ۲، تابستان ۷۴.
- ۲۰- _____، مناہج البیان فی تفسیر القرآن، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- ۲۱- _____، نگاهی به علوم قرآنی، نشر خرم، ۱۳۷۷ش.